

بساط کون و مکان برودم چید لطف مشهور بسکون طبا و بفتح آن نیز آمده خواهد
 نمید لو بکی شعر صنعتش ز سر کوه بروی باند شقائق + در باغ و مانده لطفش سوری و آب و
 و آب یعنی نیلوفر است و لطف در خیزی نبودن کسی را باین معنی که او را
 در آن خیزد و چون جوهر شناسی نیست حافظ گوید شعر کسی گیرد خطا و نظم حافظ + که همیشه لطف
 در گوهر نباشد لگام و اوان را ندن نظامی گوید همه ملک ایران مرشد تمام بند و
 داده خواهم لگام + مرادیک در صبح کرد تمام + چه باید سو جنگ و اوان لگام لقمه پر خیزی احتیاج
 در لقمه کردن از حلال حرام حافظ گوید شعر مرا جو نیست + و در لقمه پر خیزی + همان است که چنانچه را جارا

باب المیم

مردمی بمعنی مردت و بمعنی مردی و بهادری نیز آمده فردوسی شعر پر برد که حبت از
 شام مردی + چو شناخت برگشت باخرمی - آئی از شما بهادری و دلیری حبت بود این شعر
 از نظامی است که فریون اثر داشته در راه با سپران خود ملاقی شده بود تا امتحان کند
 که ایشان چگونه دلی دارند مفرد در محل جمع استعمال کرده اند چنانکه فردوسی
 هر تنگس که دل بند و اندر جهان + همیشه او خوانندش از ابلهان - ای هشیاران او را
 از جمله ابلهان خوانند مذمب نسبت آن برابر و مستور آمده است نیز ازین شعر
 نظیر دریافت می شود شعر زا هر سوال مذمب مستور و مست چند + شد ذکر بر تو
 و بیاترانه فرعون منتسخ اگر چه از انتسخ بمعنی نسخی گرفتن مشتق است اما فارسیان
 با بفتح ر یعنی منتسخ استعمال کرده اند و بالکسر را یعنی ناسخ اول بدر چنان گوید شعر
 برای کمال که پیش از تو حکم یافت + آن حکم منتسخ شد و آن نسخی ابر است - دوم
 نمودی عرقش منتسخ چهره یار - اگر چه بفتح بمعنی نسخی گرفته شده نیز چنان است

کسر و بفتح ر

اما در معنی ناسخ مبالغه زیاده است مجمره گردان آنکه مجره در محفلها بگرداند و حشی گوید شعر
 روز تقاست مجره گردان مجلس است + روزش فروغ مجر و شب دو و آخرت مردم این نقطه
 را یعنی مفروض استعمال کرده اند معنی گوید شعر مردم بشهر خویش نذار و بسی خطر + گوهر
 بجان خویش نیار و بسی - انوری شعر بشهر خویش درون بی خطر بود مردم + بجان
 خویش درون بی با بود گوهر مشت بجای مثنوی نظیری شعر داده بکنج فقر نشان
 جنت النعیم + کرده سبیل مشت گدا سبیل را مقرر به تشدید زای فارسی هم آمده بود
 شعر سیه فرخ و دیدگان قیرگون + چون بقلب در رخ بانند خون مشاطه بدون تشدید
 نیز آمده نظیری شعر نشان ز گوهر اختر شناس بدی یافت + مشاطه خال ترا کند و بر
 سیاهی زد - مسعود سعد سلمان شعر مگر مشاطه بستان شدند با و و سحاب + که این بر
 پیرا پروان کشاد نقاب معیار نسبت آن بے هم آمده نظیری گوید شعر گر بطبع زاهدان
 تلخ نیست حکم با چه غم + روشن از خسار میخواران شود معیار مایه هم در اسامی اعدا و بر لے
 تصنیف نیز آمده بدر چاچی شعر هشتم هفت خوان چو شد کاسه خوان مجلس است + شیر پیون بگون
 کند حاسد گرسار را - آبی هشت کنده هفت خوان - خاقانی گوید شعر هفت مردان که نم
 هشتم ایشان بوفا + کف شان خانه احزان بخراسان یابم مشتک که بیتم نظامی
 آورده آنجا که از زبان سکندر بخاقان چین گوید در مقامی که خاقان پرسالت تبریز سکندر
 آمده بود شعر شناسم من از باز کنج شک را + همان از جگر نافه مشک را یکیدن نسبت
 آن بسوی لب کثیر الوقوع است اما در کلام طالب علی بسوی دهن نیز آمده چنانکه گوید شعر
 چو نام او برم از ذوق مدنی کارم + بجز لب و دهن خویشتم یکیدن نیست معانی که جای
 جانی که در آن معالجه کرده شود ابو الففضل در ذوق دوم نسبت بخانان گوید که اشک

نقاب مهاجرت برداشته شود که از نامحرمی خامه و نا اهل نام و نا ایمنی شاهراه سخن و ناموسنی
پیغام گزاران معامله جای کرده سخن گفتن بر او دل چه آنکه منزل جای فرود آمدن هر سوار
اقسام بست و مشتگانه منطقه البروج که هر یک را منزل ماه قرار داده و لهذا منازل قمر گویند
و ازین شعر حافظ نسبت منزل بسوی خورشید نیز یافته می شود ظاهر به سبب تغلیب بست
و چون در شعر ماه و خورشید منزل چو با هم تورسند + یار مهر روی مرا نیز بمن باز رسان
متواری تحریک تالی فوقانی است گاهی متسکین آن نیز آورده اند انوری گوید
بیمختت متواریانند + که دائم با تو ایشان را وبال است مثلث و مربع هر دو تعویذ
اما در خاصیت این هر دو اختلاف است یعنی مربع را نخس و مثلث را سعد و بعضی بالعکس گفته اند
و نحوست مثلث از اینجا معلوم می شود در حین گفته شعر جهان یکسره است از وضع این
سند نشینان شد + مثلث بود خاصیت همانا این مربع را - فلذا گوید شعر سه بر که از
دید تاثیر + ندارد بعد ازین حاجت تجریر هم مسلکی مهدی که بر خط مسلمی زند نظیری گوید
ما خطر سانه ایم مبرسی + آفت رسیده را غم باج و خراج نیست مدار کردن در صلح
کردن مدارای و اثره است و مراد از آن گردش کردن است ظهیر فاریابی شعر خدایگان
ملوک زمانه نصرت دین + که هر و ماه بفرمان او کنند مدار ماه مقنع ماهی که حکیم مقنع نام از
چاه بر آورده بود و ظهیر فاریابی شعر اندر شب فراوان تو شاید که روز وصل + بنامیدم چو ماه
مقنع ز چاه روی منت افکندن مثل منت نهادن ظهیر فاریابی شعر چمن است
که برگردن زمین و زمان + طلوع هدایت در ای خدایگان افکن هر سول یعنی مرسل
مستعمل فارسیان است غنی شعر قضا بجا کم رایت نوشته مصلحتی + فلک ندیده که مرسل
او چه مضمون است مبارکباد و گردن مبارکباد و ادون نظیری شعر چشمه شیب بسبب از ابی

پارسایان را بی خوردن مبارکباد کن ملول نسبت آن باعضای آدمی و بدگیر چیزهای
 نهال نیز آمده اول در فصل راز شمال رنج کرده و پاکدشت دوم نظیری گوید ~~شعر~~
 سفرگزین که نهال اول از ملول شود + زمین غریبش آخرباز وطن باشد ما نحو لیا ~~مغف~~
 مایعویا سعدی فرماید شعر نگذاشت عقل در سر مردی خیال باز + ما نحو لیا محبت پیچیده
 و بربری مغربل غربال کرده شده عمق بخاری گوید شعر زمین گرد و از نعل اسپان ~~مغربل~~
 هوا گرد و از گرد میدان ~~مغربل~~ ما دام معروف اما بمعنی مطلق همیشه مستعمل شده خاقانی
 در تحفه العراقرین در عو قطاع الطریق قستان در مقاله ثانی گوید شعر خوش خنده و ز برایش
 ما دام + صفاک و بان و اردو با کام - و نیز بقالہ ثالث و تعریف کعبه نویسد شعر مانده همه
 سالکانش ما دام + در سعی و وقوف و طوفت و احرام ما و زادی شدن بر معالمتی
 شدن که در وقت ولادت بوده است خاقانی در تعریف آب و هوای عراق خطاب بافتاب
 گوید شعر آن آب و هوا کند علاجبت + ما و زادی شود مزاجت شهر بسینه گوید همه آید چون
 هر خاتم حافظ گوید شعر از ان بزرگ عقیق است اشک من هر وقت که مهر خاتم شهر است
 بچو عقیق موی بر بستن مستعد و آما و شدن نظامی گوید شعر لبخیل فتند بر بست
 سو تا بجگاه تو آورده رو به کذانی رشیدی طاهر ارا در بستن سو است که بنگام
 رفتن یاد و دیدن یا مصروف بکاری شدن موهای سر را بچیده یک جا کرده در کلاه و غیره
 نگاه دارند تا از پیشان شدن مخرج و فتور در صورت اوقات نشود و آما و شعر خوبی گیسو
 بیان بستن آمده شعر حور گیسو بمیان بسته در اندکجهن و تا لبالب کند از سنبل و گل
 جیب و بغل پس مو بستن شاید معمول بر معنی اول نباشد و اسما علم هر قمع اکثر متداول
 آن معنی زننده است که آن را بر سر و دوش کشند بطور چادر یا رضائی و از زمین شعر ما

معلوم می شود که معنی جامه آستین و از نیز هست که پیوند بسیار داشته باشد بطور نژده
 و پیوند شعر و آستین مرقع پیاله پنهان کن + که بچو چشم صراحی زمانه خون ریزست ماه
 چاه گش ماه نخب و کسش بفتح کاف تازی و سکون شین مجر نام شهرست از
 ماوراءالنهر نزدیک نخب و مشهور به شهر سیر است گویند حکیم بن عطا که متقنع شهرت دارد است
 و دو ماه بهر شب ماهی از چاه سیام که در نوامی آن شهرست بیرون می آورد که چهار فرسخ
 و چهار فرسخ پر تومی انداخت بدر چاهی گوید شعر بچو ماه چاه کش بدخواه می هست ارتفاع
 از طلوع خولیش هم در مبدأ آغاز ماند مراغه غلطیدن بر خاک اعم از انکلاز پزیده باشد یا از
 چرند اول ظاهرست دوم خاقانی گوید در صفت براق شعر از حوض طور آب خورده +
 بر خاک جنان مراغه کرده موج عرف در کثرت عرف گویند اسیر گوید شعر ز موج عرف
 شرم پایال شدیم + غبار ما نتواند کشیده آه در آب منظره معنی و بال مستعمل حافظ شعر
 شاه ترکان سخن مدعیان می شنود + شرم از منظره خون سیاوشش باد ماه سیام
 بسین مهله و بای تهمانی بالغ کشیده همان ماه این متقنع که از چاهی که ما بین کوه سیام بود
 بر می آورد چهار فرسخ تا چهار فرسخ روشن میداد گویند جزو اعظم اوسیاپ بود کذانی
 بر بان معرق یعنی زربان مستعمل است حافظ گوید شعر خوش بر اتم جهان در نظر ابرو
 فکر سپ و سپه وزین معرق نگیم معشوقه بجای معشوق مستعمل پس با در آخر آن از نظر
 فارسیان باشد نه تالی تانیت حافظ شعر یارب این قافله رالطف ازل بدرقه باو که از دو
 خصم بر آمد و معشوقه بجام مهر باضم معروف و معنی قفل نیز آمده حافظ شعر در دل ندیم ره
 پس ازین بهر تیان را به محراب او بر در این خانه ندادیم مختصر نظری یعنی کوتوله نظر
 خاقانی شعر تا که ز مختصر نظری جسم و جان نمی + این از فروغ آتش و آن از نامی خا

میل یعنی میل هم مستقل است که چشم کسی کشند تا کور شود خاقانی گوید شعر می
 بر ما بخورد و دیده کسش + باری زبانی این گهر بے بهای خاک محفہ امی همان خاقانی
 شعر دل کو محفہ دار امید است نزد دوست + تا چون کشد محفہ ناز استر سناش ماه
 چار هفته ماسی که بعد از بست و بهشت روز از غایت کابیدگی بار یک شود محفہ
 شعر چون ماه چار هفته رسیدم بهوی عید + تا چار ماهه روزه کشایم بشکرش معزم
 غزیت خوان خاقانی شعر و نیک خزان معزم عید است بصر صبح
 بر برگ زرنبشته طلسم زعفران - و این شعر در لفظ طلسم زعفران نوشته شد

باب النون

ندیدم اسی دریافت نکردم و در فهم من نیاید فردوسی شعر بیفتاد ترس اندرین لشکر
 ندیدم که بیمار آن چون خورم ماهمال اسی بے نظیر و بی مانند فردوسی شعر زیبوند مهر
 و از مهر زال + وزان هر دو از اوده ماهمال نامه کردن اسی نامه نوشتن فردوسی
 در جانی که منوچهر نامه بفریدون نوشته شعر بشاه آفریدون یکے نامه کرد + زینک و بد
 روزگار زینکی و هیش اسی یکے ده پس شین ما قبل یکسوز آمد باشد فردوسی
 شعر بر فتنه شادان دل و خوش منش + هزار آفرین لب زینکی و هیش و له ز دادار
 یکے و هیش یاد کرد + بدم پوسته را پر از باد کرد و تا برای نفع چیزی آید که محمول
 بالمواطات تواند شد که مویطها هر گاه ای معنی نه نیز آید نظامی گوید شعر در آن جای کاند
 ناوید جای + در و از محمد قبول از خدای + امی اندیشه جای ندید و شاید که ناوید بهجا
 بود و معنی آن چنین باشد که اندیشه در و ناوید جای بود ناخن بند کردن
 یعنی اعتراض کردن یعنی گوید شعر ناخن زده در دل خردمند + ناخن نکند در خردمند

نسیاس مخفف ناسپاس فردوسی شعر پرین بخشست کرد باید بسند + مکن جانست
 نسیاس و دل را نژدنا و انشی بمعنی بیداشتی فردوسی شعر اگر چه بزرگ ست مارا گنا
 بنا و انشی بر نهد پیشگاه - شلاح عربی گلستان شعری نقل کرده بود شعر بود درده بهرس که
 نادان بود + که نادانستی درون جان بود نهفت بمعنی جای نهفت که خلوت باشد
 فردوسی از زبان فریدون بسلم و تور گوید اگر بر منوچهرتان مهر خوشت + تن ای برج
 نامورتان کجاست + که کام دو دوام بودش نهفت + سرش را یکی تنگ تابوت جنت
 ناپید مخفف ناپیدا شعر الهی نرم گردان از کرم دلهای خوبان را + و گریه عشق زانما
 کن یا عشق باز از انوشیروان روان بمعنی نوشیروان خاقانی گوید شعر پرویز محمد
 بودی و نوشیروان وقت + احوال نیم کرده جهان چون گذاشتی نزل آوردن
 و بردن و نساون و افگندن بمعنی نزل نیا کردن پیش کس بطریق همانی یا بمعنی
 مطلق تحفه آوردن برای کس نظیری شعر خموشی نزل عشق آرام که پر درگاه سلطانان +
 کمان برزه می آرد بازوی تو امارا - نظامی شعر بر منزل کوه عنان کرد خوش + همیش نزل
 بر در و هم پیشکش و له نهادن نزل ز غایت پروان + زهر تخمه تخمه چند کون ز گس تشبیه
 ب مطلق چشم نیز نظیری گوید شعر دامن کشان چو ابر بگلزار می رود + تا آب ز گس که و برق
 نگاه کیست نشان در بعضی مقام بمعنی اثر نیز دیده شده نظامی گوید شعر که کرد شه سو
 لشکر کشان + کزین به چه باشد عار انشان - چه این شعر در مقام شکستن قلعه مدعی
 زاهدت نما ابراز نمودن بر زبان مردم بضم جاری ست اما نظر بصدروا صحنی که نون آن
 مفتوح است بفتح می باید و نیز این دو معمای حیرتین معانی بر فتح دلالت دارد اول بنام
 افضل شعر بگر بسوی ما و رخ مه نماز قصر + کان صورت است قبله صاحب لایحصر بسوی ما

الف است و رخ مرق با اعتبار قمر و نماز بجز زای منقوطه ترکیب داده نماز ساخته
و نماز قصر نمازی که دو رکعت از آن ساقط شود پس از مصلوۃ که تباروت حاصل شده
مانند دو رکعت عبارت از دو حرف اخیر است پس الف و قاف و لفظ فصل فصل شد
و صورت اشارت بضعیف آن است پس افضل شد و دوم بنام امام شعر او را و نماز
مائل آن محراب تکرار اگر کنی بیانی نامش - او را و را تحلیل نموده سه جزا و او را و و ای
وال مکسور و مراد از او یا است که مترادف است در معنی تر وید و نماز را تحلیل کرده
بمعنی امر از نمودن و زای مجعیه یار که مراد از آن مسمی است از لفظ مائل و ال مکسور بنام
مائل ماول شود و ماول را باین معنی داشته که کلمه ما مقلوب است چه دل معنی قلب است
و قلب معنی مقلوب می آید پس ام شد و از تکرار آن امام حاصل شود نماز و در بیان بروز
سواد یعنی نمودن نوشته که ماضی نمودن است اسی ظاهر شد و نمایان گردید در صورت و او
آن بالف بدل شده یا شد و معنی قاعده نیز آمده که ظاهر کننده باشد و معنی ظاهر کرده و نمایان
گردانیده هم است چنانکه هم از نسبه مذکور ظاهر است نشان بردن سبقت بردن
نظامی شعر و وفیل اندر خطوم در هم کشان + زهر و ویکے برده خواهد نشان ما ابلت
در جای نا اہلی است و این خلان قیاس است ابو الفضل در رقعہ کہ بمزاعلی بیک البرشا
نوشته گوید بہر حال اگر مقتضای اشیرت گذارہ و کوچہ نا اہلیت کہ شاہراہ طبیعت است افتد از نام معنی
اسم و معنی ذات نیز آمده اول مشہور است و دوم نظامی گوید شعر کسی کہین ستم خیزد از نام او
بدین روز باشد سر انجام او ناب خالص و این اکثر در صفت شہد و شراب آید و بر
ہر چیز خالی از غشش و آلودگی نیز اطلاق کنند چون عاشق ناب و وحی ناب نظامی
ع می ناب و عاشق ناب - انوری شعر ای زبان راست گویت ہم حدیث و سب

وی خیال راست نیست، همشین و حی ناب نوک دیده مراد از آن فرکان جانی
 در زینجا گوید شعر بنوک دیده مراد دیدی سفت + ز دیده خون همی بارید و سگفت
 نو میدبسته ناامیدی نیز آمده جانی در زینجا گوید شعر نباشد آب او جز اشک نو مید
 نباشد زان او جز قرص خورشید - و شاید یعنی اشک شخص نو امید باشد پس از ما نحن فیه
 نباشد نسیم یعنی مطلق باد نیز آمده حتی که نسیم خزان یعنی باد خزان آمده طنز او در رساله تجلیات
 در بیان کوه درناک گفته عجب که نسیم خزان رنگ صدای جویبار آتقاصم را بحال گذشته
 نیل کاری معنی سیه کاری ابو افضل در خانه دفتر اول اکبر نامه گوید لیکن از و از و بی نیت
 و نیل کاری احترامی معنی بلند نتواند نیک خواه معنی نیک کار نیز آمده و مثال آن در
 یای موحده در لفظ بدخواه گذشت نمازی پاک و اطلاق آن بر جامه اکثر آمده و گاهی بر
 عضو مثل رخ نیز آمده نظیری گوید شعر تو خوبرو بهر آلایشی قبول دل + مساز جامه نماز
 رخ نماز بس نور نسبت آن مطلقا بشبیه آمده نظیری گوید شعر جمعی که گرفتاری ایم
 شناسند + چون شبیره از نور گر یزند که دام است بی در میان از عالمی در ناخن و استعما
 آن بخوردن نیز آمده نظیری شعر بر نامه ام محمد که آشفته خاطر آن + مو کز کلم شنند بی اندر
 بنان خورند نقصان معنی زیان مقابل سود نیز آمده ظاهر و حید در رقصی که بدو نجان
 در ایام محاصره قندهار نوشته یقین که طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و
 نقصان آنرا ملاحظه نموده بر به شنائی شمع خرد خود را با من عافیت خوابد رسانند
 نزاکت گایه یعنی نازک مزاجی و نازک طبعی که عبارت از نفاست مزاج و طبع است
 نیز استعمال دارد نظیری شعر ناسازی نزاکت طالع سبب شکست + با آنکه در و در آنقدر
 اندر سبب بود نهمب تاریخ لایق قاریان شعری مثال ترا بر زمانه آن قدرت + که نوبت بجلی بنای مکر و نثر

نوازشات جمع نوازش بطور عری و این از جمله تصرفات فارسیان است ملاطفت
در رقصه ازار قام آورده مقتضای این معنی گوهر قابلیت خانه زادان صدق خلوص
نیست و صفای طوبی را بقانون انعامات و صنوف نوازشات شایسته آن میگردانند
نشود یعنی ممکن نیست نظیری شعر نشود که خصم باشد دل مهربان مومن + بهی که
دوست دارد دل کافر و نگشنگ که چشم بد نظیری شعر بزرگم غیر سپندی بسوز + یارخ
ماه نقابی بپوش نخل چین طور همان نخل طور جلال اسیر گوید شعر مانند اسیران شود
این که در عشقت + در سایه نخل چین طور نشیند نگاه به پیغام از عالم بوسه به پیغام شو
گوید شعر قسمت شوکت مجوز چشم سیهت + نگه باشد و آن نیز به پیغام بود نوشتار و
دوای نافع مطلقاً نظامی شعر بفرزانه فرمود با هم ز راه + کند نوشتار و بران چشم گاه
و ازین عالم است آنچه در گلستان آورده در حق کسی که زخم پلنگ داشت و هیچ دارو
بهی شد گفتند فلان نوشتار و دارو اگر بخوای احتمال دارد که بد به نقطه زیاد همان
حال زیاد نظیری شعر نابود هست و بودم بیدار در نمودم + چون نقطه زیادم از نقش
هزوه عالم نا حفظا بے احتیاط حکیم سنائی در جو شعرا شعر یک جهان نا حفظا و
نابینا + در عبارت فرخ و نازیبانگین و آن معنی خانه نگین حکیم از زنی شعر
ز فرد گوید بزهر دو همزنگ اند + ولیک این به نگین دان بزهر او بجوال - نظامی شعر
مه که نگین دان ز بر جد شدست + خاتم او هر چه شدست ثم جرم از عالم نم نخلت
و آب انفعال امی نمی که از انفعال جرم بود و این نادرست ناصر علی گوید شعر
ثم جرم محبت خانه زادان فیضها دارو + گلستانی کند و وزخ ز دامانی که من دارم
تجای فوقانی بعد از فاروعن مشهور فردوسی گوید شعر بیگند جرمش بزهر و بفت +

سواژ و باروی نهادتف ناله نسبت آن بسیا ہی از اشعار قدما مفهوم می شود
جلال سیر گوید شعر شب بیا و آفتاب چنان می کند همی سدا جز بجای ناله شخیر تا نام برد
نامور شیخ عطار شعر به پیش آفتاب نام بردار + چه سارخک و چه پیل آید پیدار - تو
سارخک بخامی بجز و سارخک بشین بجز و معنی پشه است سعدی شعر زلفت از
جهان سعد زنگی برد + که چون تو پسر نام بردار کرد - فخری جرجانی در شنوی و پسین
شعر بر آن کاری که باشد نام بردار + شهنشهر مراد فرماید آن کار لفظ جمع نقطه اما در
معنی مفرد نیز آورده اند حافظ گوید شعر خال سیاه را بران عارضن سیمزنگ بین + است
ز مشک اندان بر رخ ماه یک نقطه - امیر خسرو در قران السعدین در بیان کوتاهی و زود آرز
شب شعر خنج خور نقطه از خط شب کرد حک در و ز نهادش لقب خاقانی شعر
از نقوش عید یک نقطه ایام برگرفت + بر چهره عروس نظر کرد و منظرش - انور شعر
گوئی که نوک خامه دستور شهر یار + ناگه ز مشک تر نقطه زو بر آفتاب نذر کردن بطریق
نذر بر خود لازم گردانیدن حافظ شعر گرا زین منزل غریب بسوختان روم + نذر کردم
که هم از راه بیخانه روم نهادن معنی مقرر کردن از پیش خود ای در دل خیال کرد
که چنین خواهد بود حافظ شعر المنة لعد که چو ما بیدل و دین بود + آنرا که خرد پرور و فرزانه
نهادیم نیاز رسش مزید علیه نیاز فخری صاحب شنوی و پس و رامین در
مقام رفتن شهر و در ایوان همراه و پس و سپردن و پر و بوی شعر سر و شان اینام
نیک استود + نیاز شهای بی اندازه نمودن تشار به اقیمت تشار خاقانی شعر
خود کترین تشار به اقیمت عید را + بیضا و عسکر از دید بیضای عسکرش لطمع بر ساط
شلیخ نیز اطلاق کرده اند خاقانی شطرنجی شنای تو ام قائم زمانه

که نطع مدحت تو برون لشکری ندارم + وز زان بنوس روز و شبم لشکری براید + چهره نطع
 مدح چو تو نهترے ندارم نصر لبکون صا و معنی یاری کردن و بفتح آن هم استعمال
 کرده اند میر معزی گوید تا که گمیتے مد دست از طرف + تا که بعالم نصرست از طرف +
 از طرف آبادد و بر مدد + و طرف آباد نصر بر نصر نوسش بر دافع سموم نیز اطلاق کنند
 خاقانی گوید خطاب بافتاب شعرا از خوار زخم آر بجره تپ + و چون
 ساز نوسش این ستم ندارد و معنی باز ندارد و نیز آمده صاحب گوید شعر
 گران سنگی فلاخن را پریر داری کردد + ندارد و لنگر کوه عنسم از رفتار عشق را

باب الواو

و پیره خصوص شلا پو پیره ای علی الخصوص فردوسی **و** بگفتار شیرین بیگان
 مرد + پو پیره هنگام جنگ و نبرد + پو پیره همیشه ناو بترس از کمین + سخن هر چه باشد
 بزرگتے به بین و له تبرسم ز آشوب بدگوهران + پو پیره ز کردان ماژندران و عهد
 ای و عده و حشی گوید شعر شکر حقوق و وعد و وعید کلام تو هر ذمه لسان مسلمان
 کافرست و عده در محل و عید نیز آمده عربی گوید شعر هر وعده جفا که بگوین کرده بود
 با باز روی مهر وفا کرد روزگار و وطن گاه بمعنی مطلق نشست گاه نیز آمده نظامی
 در سکندرامه در مقام رسیدن دوالی و الی بنماز و پیش سکندر گوید شعر نواز شکر را
 با و راه داد + بنزد یک تختش و طنگاه داد و در عجز تحریک رای مملکت مستعمل است ازین
 شعر یوسف اینجای جامی بسکون نیز آمده شعر نیار و بیج عور از و روع و پر بهیز + که در
 زرا و بنگرد نیز و ام کردن قرض گرفتن نظیری شعر هست راحت الم کلبه احزان
 برین + عنسم از ان خانه کنم و ام که ماتم باشد و ام داری قرض داری نظامی

شعر عجز و ام واری فرآزاد شد + بر آن سو و از خویش تن شاد شد و **واقف**
 صد آن بخت بر آمده نصیری همی در وقایع شاه عباس در باره جنگ جفان
 شعر امی سپاهت را طفر لشکر کش و نصرت یزک + نی یقین بر عرض و طول شکست
 واقف **نیشک ولی** عهد کبیره اصناف و بدون آن دوم مشهور است اول خاقان
 در تعریف خلیفه گوید شعر بر کوه عرش مهرا و باد + اقبال ولی عهد او باد و سطر تیک
 بمعنی در میان عرش گوید شعر کنار بحر بے پایان عرفان در و منظر یابی + اگر بازور
 دل شوق او را باد بان بینی واجب معنی مجل و بموقع و لائق خاقان ^{الله تعالی} شعر
 بگاہ عهد رزافشان کند ز شاخ + واجب کند که هست شکر ریزد خورش - این شعر
 در تعریف خزان است و در صدر مصرعه اول رز معنی درخت انگور
 و اگر شرطیه است نه زرگر معنی آن که از زر و طلا زیور سازد

باب الحار

هیون بر افکندن ساز سفره میا کردن فردوسی شعر هیونی بر افکند گردی
 بدان تا شود نزد مهاب شیر بشید و ارای هشیار فردوسی شعر هر آنکس که دل
 بندد اندر جهان + هشیوار خوانندش از ابلهان با هومی بغیر یای تخمائی بعد از
 الف نیز آمده اسیر گوید شعر هر کجا شوری با هومی دل است + تانفس بر می کشند
 بوی دل است هر تریب کل افرادی است و مضامین آن گاهی مکرر نیز آمده و در
 شعر ز هر گونه گونه در فشان درخش + بهمانی شده سرخ و زرد و بنفش بدیه شاه هوار
 بدیه لائق شاه و لفظ شاه هوار اکثر در صفت گوهر آمده این نادرست فردوسی گوید شعر
 برو کرد نیز آفرین شهر یار + بسی و ادش از بدیه شاه هوار های مختلفه مخدوف

هم شود و توهی معنوی شعر در دل برآستی که ز حق فزده است + روی دادار پیر معجزه
 است هوسناک مقابل عاشق نیست مثل بوالهوس بل بمعنی خواهر شمشیر و
 آرزو مندست و گاهی بمعنی آرزوی شیوه که زندانه کنند هم باشد اول نظامی شعر
 بنا دیده دیدن هوسناک بود + برجا که شد چست و چالاک بود - و دوم حافظ شعر چون
 پیر شدی حافظ از میکره بیرون شو + زندی و هوسناکی در عهد شباب اولی
 هم بر آمدن یعنی برابر شدن چه بر معنی بدن است و هم جسم کسی برابر او باشد
 خاقانی شعر با سیاهی سنگ کعبه هم برآید در شرف + سرخی سنگ مناکر خون
 حیوان دیده اند هنگامه بلند شدن هنگامه گرم شدن نظیری شعر
 فی همین هنگامه رسوائی من شد بلند عشق دائم بر سر بازار استوار آورد هر کجا
 یعنی بر جان نظیری شعر بزره دفتر امید هر کجا کشای + که مبتلای هوا کار و دانی
 دارد بزره مست مستی که حرکات بهوده از دوسر ز ند نظیری شعر ته جرعه نداد که
 اسرار دوستی + لائق بزره مست سر چار سو بنود هنگامه روشن بودن از عالم
 هنگامه گرم بودن نظیری شعر عشق را هنگامه امروز از نظیری روشن است + هر کجا
 از گفتگویش گرم محفل کرده اند همایون کردن مبارکباد و دادن نظامی شعر
 رسولان رسیدند با ساو باج + همایون کنان شاه رانخت و تاج هم جام معنی هم کجا
 نظیر شعر زندی که می فروش ندادیش دردی + مشهور خاص و عام هم جامی تو
 رفت باها یعنی باهای نعمت خان عالی شعر گشت او مشغول بر باهاست خود
 حاضر نیز آتینان بر جای خود پایها بدون تحتالی اخیر زاموسن استر آبادی شعر
 با دهنی پیر سد امشب بگوشش هوشش باز + منمشین از گریه پر باها معذور دار -

سنجر کاشی در قصیده منقبت حضرت امیر المومنین که روی آن الف مقصوره است
 در موج خیزد اسن من کش کنار نیست + همچون جناب کشتی نوح است بی بقا
 سلمان بدشت ارزن اگر دیدیم چنین + بگریسته بجالتی که بیا بیاض ارور معنی مطلق کشت
 نظیری شعر بقوی خرد یار ساطلاق دهم + اگر هزار بخت بند مهر دختر تا کس هفتاد و اند
 ملت هفتاد و دولت نظیر شعر آکس که دین ندارد و گوید که عارفم + تکفیر او
 ملت هفتاد و اندکن با لطف راه از عالم با لطف نماند و با لطف کوه خاقانے در
 تعریف ناقه گوید شعر با ناقه شنو که با لطف راه + میگوید انت ناقه السد هفت زمین
 هفت اقلیم خاقانے شعر جم هفت زمین بدین نگین داشت + تو شوای
 یکی زمین داشت - ای جم بسبب این نگین بر هفت اقلیم حکمران بود تو بسبب آن
 نگین حکومت یکر زمین نتوانی کرد ای توانی کرد و هر ادا از یک زمین شروان است
 همقرین یعنی قرین خاقانے در صفت دجله بغداد گوید شعر تا با لطف و باد
 همقرین است + خاتم خاتم نگین نگین است - حافظ شعر هر آنکو خاطر مجموع و یاز ناز
 دارد + سعادت همدم و گشت و دولت همقرین دارد و هر همت یعنی گریختن و
 بمعنی گریزان نیز استعمال کرده اند نظامی در جنگ روس گوید شعر عنان سوی لشکر
 خویش داد + هر همت همیرفت چون تند باد هر و وان یعنی آن هر دو که هم شاه
 موخر شده و شاید مرید علییه هر و باشد فخرت صاحب شنوی و لیس در این
 در مقام رفتن شهر و در ایوان همراه و لیس و سپردن ویر و بوی شعر پس آنکه دست
 ایشان را بهم داد + بسی کرد آفرین بر هر دو آن یاد یا مواره مرید علییه همواره فخرت
 جرجانی در شنوی و لیس و رامین در حمد گوید شعر و گریه آسمان بودی ستاره +

جهان پر نور بودی با مواره هر چه بود گوی باش
 شعر گفتم اسرار غمت هر چه بود گوی باش + صبر ازین بیش ندارد
 بارون شاطر خاقانی شعر بارون صدر دوست فلک زانکه آنجسر
 جلاجل کمرست از زری سخاش همقیرین یعنی قوین پس هم زائد باشد
 شعر کیست زردوان که هست تیغ ترا هم نیام + کیست زمرغان که هست دم ترا

باب الیاء والتحتانیة

یک زخم یعنی کسی که یک زخم کار دشمن تمام کند فردوسی شعر بسد زال یک
 زخم و شست زال + می و مجلس آراست بفراخت بال یاکی محمود در آخر مضارع
 افاده ماضی استمراری و هر چون و هر می و گندی و امثال آن انوری شعر
 ز نور رای تو روشن شدت راه سپهر + و گرنه کی رودی آفتاب جز بعضا فردوسی
 شعر تو گفته که الماس جان داروی + همان گرز و نیزه روان داروی - و در
 شعر انوری شعر عدل تو بود گرنه جهان را نماندی + تا خشک سال جو ز فلک هیچ
 خشک و تر - ظاهرا نماندی فعل ماضی است از قبیل اظهار نون و از ناخن فیه است
 این شعر خاقانی شعر بانگش ز عالم پاک + یا سسان العجم فدیناک یاد کرد
 در محل بیان کردن مطلق آمده فردوسی شعر من اینک پس نامه برسان باو +
 بیایم کنم هر چه رفت ست یاد و له بدست خودش تاج بر سر نهاد + بسی پیشد
 اندر ز یاد + و یعنی ذکر کردن نیز فردوسی شعر سپر چون ز یاد بدینگونه زاو +
 نکردند یک هفته برسام یاد یکی بجای یک باره استعمل فردوسی شعر یک باره
 سر پیش اسمر نمود + سیاهی بسرخه می بر فردو یاد رفتن یعنی از یاد رفتن

میازخان خالص گویش و عده وصلی که ای بسیاره یادت رفته است
 پاره یادت رفته است میثم آنکه پریش بهیرانا فارسیان برکس که
 مد اگر چه پریش زنده باشد نیز اطلاق کرده اند خاقانی گفته شعر شرم دار
 میضایع ست دولت + بر و نیم نوازسه بوز چون عتقاچه عتقا سیم رخ سیت
 نوازس زالی زر کرده بودین جازال را میثم گفته با آنکه پریش زنده بود یار و
 مزاج یار و ستایش کنند و آن شاعری گوید شعر بهر کجا که روم و صف و دوستان گویم
 برای یار فروششی و کان نمی باید - و مینوی ترک یار کننده منور می شود چنانکه در لفظ خوش
 فروش و شعر لطیفی در خای سحر گفته شد یقین بجای بالیقین بخندت میجد و نیز
 مستعمل نگیر فارابی شعر عدد و اگر چه یقین می شناخت هستی خویش و خیال بیخ
 باز در گمان افکند - ای یقین می شناخت و بمنی صاحب یقین ای یقین کننده نیز آید
 استاد فرخه شعر من یقینم که درین پنج سال هیچ کس + در خور نامه تو ناس
 کس نترسد یا قوت دست افشارش و زردست افشار
 گذشت یا و طرف اللسان یاد می که بر سر زبان باشد
 و این را در هندوستان نوک زبان گویند و مراد است
 که بسیار از پرست خاقانی شعر
 اوصاف و نیز سندی را +
 با و طرف اللسان
 میثم نواز

میثم نواز
 میثم نواز

کتابت و تصانیف
 جامعہ اسلامیہ
 مجلس اعلیٰ مجلس نظام تعلیم
 ۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ مجلس نظام تعلیم
 مجلس تصنیفات و تصانیف
 ۲۔ اساتذہ جامعہ اسلامیہ
 ۳۔ اراکین دارالترجمہ و نشر و اشاعت
 ۴۔ طلبہ و محققین
 ۵۔ ممبران و مقررین
 ۶۔ دیگر اراکین و مقررین
 ۷۔ دیگر اراکین و مقررین
 ۸۔ دیگر اراکین و مقررین
 ۹۔ دیگر اراکین و مقررین
 ۱۰۔ دیگر اراکین و مقررین